

بوده و امور عظام را در نظام عالم سبب شود^۱

مقصود این است که چون مردم ایران فطرتاً دلیر هستند همیشه میل دارند قصه پهلوانان را بشنوند و چون بسیار حساس هستند با شعر بهتر تحریک میشوند از این جهت همواره اشعار حماسی و جنگی رواج داشته است بعضی از پیروان باب خواسته اند وقایع کربلا را سر مشق اعمال خود کنند از آنها اشعاری شنیده ام که در مواقع سخت میخوانده اند و حکایت از ثبات قدم آنها دارد.

یکدست جام باده و یکدست زلف یار رقصی چنین میانه میدانم آرزوست
ایخوش آن عاشق سر مست که در پای حبیب سر و دستار نداند که کدام اندازد
اشعاری را نسبت بقره العین شاعره میدهند که در قتل عام اگست ۱۸۵۲ کشته شد این بیت از آن جمله است

من و عشق آن مه خوب رو که چو شد صلاهی بالابرو

بشاطر و قهقهه شد فرو که اینا الشهید بکربلا^۲

مذهب بابی و تشیع مذهب بابی در ابتداء يك نوع تشیع بسیار شدید و مبالغه آمیزی بوده است سید علی محمد خود را باب امام غایب مهدی ع میخواند رفته رفته خود را امام و پس از آن نقطه و مظهر حقیقی واجب الوجود گفت شاگردانش مدعی شدند که ائمه شیعه هستند و رجعت نموده اند^۳ و میگفتند تمام واقعه کربلا مجدداً در قلعه شیخ طبرسی مازندران واقع گردیده است نوزده فصلی که اولین قسمت کتاب بیان را تشکیل داده سراسر راجع بمسائل رجعت است بیان کتابی است فارسی و از همه تألیفات باب منظم تر و قابل فهمتر است در این فصول میگوید جمیع بزرگان و مبلغین اسلام رجعت کرده و باین نشئه باز گشته اند در کتاب نقطه الکاف حاجی میرزا جانی مورخ بابی شرحی راجع بمقایسه قلعه شیخ طبرسی با کربلا مندرج است.

مقصود این است که بابی ها در اول کار خود را بتشیع نزدیک کرده و تابع تأثیری بودند که روضه خوانی در ایران رواج داده بود.

(۱) بعضی این شعر را جزء غزل صحبت لاری میدانند (مترجم) (۲) راجع بمسائل

رجعت در کتاب مواد لازمه و در کتاب تاریخ جدید شرحی نوشته ام

اشعار بایه

من در کتابی که بنام مواد لازمه برای مطالعه مذهب بایه

نوشته ام (ص ۵۸ - ۳۴۱) منتخبی از اشعار ابن طایفه و

فرقه بایه را درج کرده ام در ۱۹۰۲ میرزا نعیم سدهی قصیده برای من بخط خرد فرستاده مشتمل بر ۱۳۳ بیت که در بهار ۱۸۸۵ ساخته بود و در خصوص حالات خود نوشته بود که من در ۱۲۷۲ / ۱۸۵۵ در سده نزدیک اصفهان تولد شده و در ۱۳۰۴ / ۷ - ۱۸۸۶ بطهران سفر کرده ام. از قصیده او اشعاری ذیلا درج می کنیم.

یکی چو دجله آب و یکی چو لجه خون
کسه از مضیق جهان ره نمیرم بیرون
مرا نه پای برون باشد و نه جای درون
مرا چه عاید از مال اگر شوم قارون
چو بگذرم چه اثر میکند بنات و بنون
مرا چه فضل که پوشم حریر یا اکسون
چو روزگار نباید چه شاد و چه محزون
بروح بالم و هر جایکه از آن مشحون
مرا بدین چه که دانم که بود ناپلئون
بقدر تابش خود بروی است چهره نمون
که خور ز ماه و مه از ظل ارض نیلی گون
همه شمس و کراتند در خم گردون
معلقند و دوان وز در جذبه اند زبون
خفیف خشک بفق و ثقیل ترسوی دون
هم او به شمس دگر میچمد به پیراهون
چه گویم این رجز مطوی است یا مخبون
ز وقف کوفین و ز وصل بصریون
بیان و خط و عروض و قریض شعرو فنون
حدیث رجعت و تفسیر و سنت و قانون
حساب و هندسه جغرافی از جمیع شئون

مرا بود دل و چشمی ز گردش گردون
چرا ننالم سخت و چرا نگریم زار
درون دایره مقصود خود نمی یابم
مرا چه فایده از جاه اگر شوم قارن
چو می نمم چه نمر میدهد ضیاع و عقار
مرا چه فخر که نوشم عقار یا جلاب
چو ملک و مال نماند چه محتشم چه فقیر
بعقل نازم و هر جانور از آن مملو
مرا از این چه که گویم چه کرد اسکندر
مرا چه کار که مه شده لال و بدر از آنک
چه فایده است کسوف و خسوف را دانم
چه لازم است که گویم ثوابت و سیار
مرا از این چه که دانم کرات گردش موس
مرا چه کار که باد آن هوا که موج زند
چه گویم آنکه قمر بر زمین زمین بر شمس
چه گویم این رمل سالم است یا محذوف
ز صرف و نحو و حروف و قرائت و تجوید
ز اشتیاق بدیع و معانی و انشاء
رجال و فقه و اصول و جدال و استنباط
زرسم و هیئت و جبر و مناظر و تاریخ

سیاست مدن و شرع و زرع و کان و لغات
 طب و علائم و تشریح و نبض و قاروره
 طلسم و دعوت و تعمیر کیمیا و حیل
 علوم فلسفه و منطق از قدیم و جدید
 بدین علوم هلا نقد عمر خویش مده
 از این علوم سوی علم دین حق بگرای
 فسون فلسفه مشنوک که سر بسرفه است
 چرا غنون طبیعی شمرده تو علوم
 مقال این حکما چیست جملگی مشکوک
 علومشان پی دفع حیا و صدق و صفا
 همه اباحه ارض است و اشتراک خطوط
 خیالشان همه کوتاه و چشمشان همه تنگ
 نبود سد شریعت اگر بر این یا جوج
 بحق حق سخن این گروه ظاهر بین
 شوی ز علم الهی سلاله کونین
 هر آنچه گفت نبی این زمان بین مشهود
 علومشان همه از انبیا ولی ناقص
 ولیکن از در انصاف در جهان انسان
 بعلم و حکمت ره میبرد بذات قدیم
 تعلم است که فرموده افضل الاعمال
 مقرات قدیمش حکیمهای بزرگ
 چو بوعلی و چو اقلیدس و چو بطلمیوس
 بقدمون له بالعشی و الاشراف
 جهان سری که حکیم اندر و بجای خرد
 ولی تو مست عنان تو سن فنون سرکش

حقوق ملت و خرج و خراج و قرض و قشون
 خواص جمله ادویه مفرد و معجون
 نجوم طالع و اعداد و رمل و جفر و فسون
 تحاشیات حسوashi تفسطات متون
 کزین معامله گشتند عالمی مغبون
 که غیر معرفت حق همه فریب و فسون
 فنون دهری و کلبی تمام جهل و جنون
 چرا علوم الهی گرفته تو ظنون
 کلام این جملا چیست سر بسر مطنون
 فنونشان پی فسق و فساد و مکر و معجون
 همه اشاعه فسق است و اعتلاء بطون
 فنونشان همه وهم و شئونشان همه درن
 نبود هیچکس از عرض و مال و جان مأون
 بجسم ملت و ملک است بدترین طاعون
 شوی ز حکمت کلبی نبیره میمون^۱
 هر آنچه گفت حکیم این زمان بین مطعون
 فنونشان همه از اولیا ولی ملجون
 بعلم و دانش ممتاز باشد از مادون
 بعقل و فکر بر دره به حضرت بیچون
 تفکر است کز او ساعتی به از سبعون
 چو سقراط و چو بقراط ارسطو و زینون
 چو طالس و چو فلاطون چو هرمس و شیلون^۲
 بسبحون اذا یصبحون اذا یمسون
 زمان تنی که علوم اندر او بجای عیون
 ولی تو خام ضعیف ابرش علوم حرون

(۱) اشاره است بقول داروین (۲) معنی لفظ شیلون مشکوک است شاید قصد سولون باشد

زهی مزاج که قبض آورد ز انیمون
 ز علم حق که بر آنست اعتماد و رکون
 جوامع کلمش را ادیبها مرهون
 حقایق اند چو ارواح در خفا و کمون
 بود عوالم ییحد بیکدیگر مدفون
 بقدر خود و هو اعلم بما بصفون
 چه جای ذات قدیمش هزار افلاطون
 بلی ز جان متأثر بود عبون و جفون
 ز آب نیست پس از چیست گردش طاحون
 درین سراچه که ربعی از آن بود مسکون
 هزار عالم نادیده ظاهر و مکنون
 درون جان تو جان دگر بود حکمون
 بین به بیضه که آن بیضه با ابد مقرون
 قدیم و حادث از آن صد چمن نمار و غصون
 تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون
 بطلق از مدد هام میرسد بیطون
 بدین جهان بخدا این جهان شود وارون
 عوالمی است خدا را ز حد و عد افزون

نخوانده سطری ریب آوری برب قدیم
 ز عهد تا بلحد عالم چو ولو بالصین
 حقایق حکمش را حکیمها مبهوت
 طبایع اند چو اجسام در ظهور و بروز
 ز تنگ ظرفی درین فضای نا محدود
 امور عاریه را عام دید و خاصه خاص
 بکنه پست ترین صنع حادثش نرسد
 بحکم حق متحرک بود سپهر و نجوم
 ز امر نیست پس از کیست جنبش اجرام
 یکی بچشم تأمل ز روی عقل بین
 بهر یکی ز جماد و نبات و از حیوان
 و رای عقل تو عقل دگر بود غالب
 بین بدانه که آن دانه با ازل همدوش
 نهان و ظاهر از ابن صد جهان طیور و فروخ
 کجا بکوی حقیقت گذر توانی کرد
 چنانکه بینی فیض حیات از این عالم
 ز ماورای طبیعت اگر مدد نرسد
 ز ماورای طبیعت در این مضیق جهان

بیشرفت و تجدد بی اهمیتی ممکن است انتظار رود که در این قسمت شمه از اشعار
 که در اشعار عرفانی عهد عرفانی صوفیه عهد اخیر را هم شرح بدیم. اما اگر چه
 اخیر دیده میشود این نوع شعر هنوز هم گفته میشود ولی هیچ شعری
 ندیده‌ام که با گفتار سنائی و عطار و جلال‌الدین رومی و محمود شبستری و جامی و
 سایر عرفای بزرگ که در مجلدات سابقه مفصلاً تحت بحث قرار گرفته اند مقابله و
 همدوشی نماید. شاید در این باب چیز تازه خیلی کم بدست می‌آید و طریقی که
 بهتر از سابق مقصود را بیان نماید کمتر پیدا میشود مخصوصاً در عهد صوفیه اوضاع
 برای پرورش این قسم افکار و معانی مناسب نداشت. بنا بر آنچه من اطلاع یافته‌ام

ترجیح بند دلپسند هاتف که در پایان فصل آینده نوشته خواهد شد سرآمد تمام اشعار صوفیانه است که در قرن هیجدهم سروده شده است. این جا لازم است که توجه خوانندگان با اشعار صفی عایشاه و تفسیر منظوم او از قرآن جلب شود ت ز (شرح حال و منتخب اشعار او نه در مجمع الفصحاء و نه در ریاض العارفین و نه بستان السیاحه و سایر فهرست هائی که در دسترس دارم مرقوم نیست.)

۵ - تصنیف

تصنیف یا اشعار محلی این نوع شعر مثل ایات محلی و آوازهای مضحك ما در ادبیات اثر ضعیف و بسیار خفینی بجای گذاشته است ناچار اکنون که طرف توجه ما واقع شده مطابق انتظار نتیجه بدست نمی آید از جمله تصنیف ذیل که راجع بصاحب دیوان ساخته اند و قسمت اولش این است.

دلگشا را ساخت زیر سرسرك دلگشا را ساخت باچوب و فلک
حیف دلگشا حیف دلگشا

قدمت احتمالی تصنیف هنگامی که در تابستان ۱۸۸۸^۱ در شیراز بودم معمول ترین تصنیفها بود اما محتملا امروز همان قدر در خاطرها مانده است که یکی از اهالی انگلیس راجع بفلان عضو معروف پارلمان که در حالتیکه شیراز از چلسی بخانه میبرد آنرا ریخت «شکی ندارم که تصنیف با سرودهای عامیانه از ازمئه بسیار قدیم حتی قبل از اسلام نیز در ایران وجود داشته است. گویا باربد و نکیسا هم در هزار و سیصد سال قبل همین قسم تصنیفات برای خسرو پرویز ساسانی میسروده اند و محققاً رودکی نیز چهار صد سال بعد در حضور پادشاه سامانی ممدوح خود^۲ همین قسم اشعار خوانده است. قسمتی از تصنیفی (که آنرا «حراره» میگویند) در موقع قتل احمد بن عطاش^۳ که از اسماعیلیه بود در اصفهان رواج داشت این تصنیف در تاریخ سلجوقیه موسوم بواحة الصدور و آیه السرود تألیف ابوبکر نجم الدین احمد الراوندی نقل شده است.

(۱) رجوع کنید به «سالی در میانه ایران» تألیف من صفحه ۲۸۳ (۲) رجوع شود به جلد اول تاریخ ادبی ایران «تألیف من صفحه ۱۴-۱۸ (۳) تاریخ ادبی ایران جلد دوم صفحه ۳۱۳-۳۱۶ وواحة الصدور (سلسله جدید آثار آفاق گیب جلد دوم) صفحه ۱۶۱ و حاشیه راجع به «حراره»

گوینده این تصنیف‌ها ندره معلوم میشود و خیلی کم در جایی نبششان میکنند رفیق مرحوم من جرج گراهام وقتی که در سال ۱۹۰۵ قنسول شیراز بود از روی نهایت محبت دستور داد که چهل تصنیف از جمله تصانیفی که در شیراز و اصفهان ورشت و تبریز و غیره معروفتر و متداولتر است انتخاب نموده برای من بنویسند.

ترجمه انگلیسی دوازده
فقره تصنیف
دوازده تصنیف که حتی الامکان با نوت پیانو وفق داده شده در حدود ۱۹۰۴ طبع گردید عنوانش چنین است :

دوازده فقره تصنیف عامیانه فارسی که برای خواندن و زده شدن با پیانو توسط بلیر فیر چاپلند منتخب و مرتب گردیده است. ترجمه تصنیفات مزبوره را آلمان استرلنل عهده دار شده اند. (نولو و کمپانی لندن و نیویورک) در این کتابچه سیار عالی تصنیفها در نهایت استحسان مرتب و بانگلیسی ترجمه شده است و هر چند آنطوریکه باید ترجمه نگشته ولی کاملاً مفهوم است و عبارات ذیل که از دیباچه مختصر آن گرفته شده معلوم میکنند که جامع آن تصنیف‌ها تاچه حد فریفته لذت و تأثیر وصف نشدنی آواز مطربان ایرانی بوده است.

اما برای اینکه شخص کاملاً بداند که این تصنیفها چیست باید در مشرق زمین اقامت گزیند: شب گرم، و روشن ایران، شعاع چراغها که بر لباس براق و رنگارنگ حضار افتاده. تاریکی اطراف که شبح‌های ترس‌فام در آن پرواز و رقص میکنند؛ نوای عجیب موسیقی؛ آهنگهایی که گاهی بسیار دلپذیر است و با تشابه و تکرار دائمی اوج گرفته و فرود می‌آیند. تمام اینها قابل ترجمه نیست اما تأثیری که در شخص میکند بقدری زنده و محسوس و باندازه سحر و فتان است که شخص آرزو میکند بهر شکلی هست آن را ثابت و پایدار نماید.

اغلب این تصنیفها بیات عاشقانه است که اشعاری از حافظ و سایر شعرای معروف گاه گاه در آن وارد می‌کنند. انواع تصنیفهای هجایی و جدایی یا محلی خیلی کمتر از نوع عاشقانه است ولی موضوع آنها بیشتر جالب توجه و بیشتر در معرض زوال و فراموشی هست.

لازم است خوانندگان را بمجموعه تصنیفات فارسی که و. ز. کوسکی گرد آورده و بروسی ترجمه نموده است و در سن پترزبورگ در ۱۹۰۲ طبع رسانیده است

متوجه نمایم . همچنین برزین نیز نه تصنیف با ترجمه انگلیسی آنها انتشار داد باین قصد که با موسیقی اروپائی موافق گردد (ت . ز .)

نمونه این اشعار در دومین قطعه شعری که در کتاب « مطبوعات و شعر جدید ایران صفحه ۹ - ۱۲۴ درج نموده ام بنظر میرسد بدیهی است که در تصنیف مقام و آهنگ همانقدر اهمیت دارد که معنی کلمات و برای مطالعه کامل در آهنگ تصنیفها اطلاع دقیق از موسیقی فارسی لازم است که بدبختانه من از آن بی بهره ام و گمان میکنم عده قلیلی از اروپائیان باشند که عملاً و نظراً در آن مهارت داشته و حتی بتوانند و از ده مقام و ۲۴ شبعه آنرا بشمارند .

۶ - اشعار سیاسی جدید

در کتاب « مطبوعات و شعر جدید ایران » (کمبریج ۱۹۱۴) بقدری در این مبحث بسط مقال داده ام که علاوه بر آن در اینجا ذکر نکته لازم نمی بینم اشعار مزبور زائیده انقلاب ۱۹۰۵ و سالهای بعد از آن است و بنظر من حاکی از ابتکار حقیقی و لیاقت و زندگی طبع گویندگان است اگر مجال باشد شاید وقتی که از روزنامه نگاری جدید بحث میکنیم نمونه های چندی از این اشعار هم درج نمایم باید دانست که جریده نگاری با این قسم اشعار شریک و همکار است و ایجاب این از برکت وجود آن بوده است . مهمترین گویندگان این نوع اشعار عارف و دخو قزوینی و اشرف کیلانی و بهار مشهدی هستند و تاحدی که من مطلعم مشارالیه هم هنوز زنده اند و دو نفر نخستین نسبه جوانند . در کتاب سابق الذکر تصویر تمام آنها و شمه از احوالشان مندرج است .

(۱) یکی از واضح ترین و صحیح ترین تألیفی که در این باب دیده ام رساله بهجة الارواح است که در یک نسخه خطی که سابقاً متعلق بکتابخانه مرحوم سرهونم شیندلر بوده (و اکنون بمن تعلق دارد) مندرج است

فصل ششم

شعرای قبل از قاجاریه که بطرز قدما شعر میگفته اند

(۱۵۰۰ - ۱۸۰۰ م)

غالب ایرانیان با سواد میتوانند اشعار قابل شنیدن بسازند و اکثر آنها باین کار عبادت میورزند و عده اشخاصی که عاده مدت مدیدی از وقت خود را وقف این فن می کنند و صاحب دیوان میشوند در هر زمان خیلی زیاد بوده است. بعلاوه این قسم اشعار کلیه بقدری با تصنع ساخته شده و در عصری که تحت مطالعه است طرز بیان چنان نابت و بکنواخت مانده که هر گاه از صد شاعر این چهار قرن اخیر صد غزل اختیار کنیم و اشعاری را که اشاره بوقایع زمان بها تخلص گوینده دارد حذف نماییم. هیچ شعرشناس و صراف سخنی از روی سبک نمیتواند آنها را با تقریب بسیار بترتیب تاریخی منظم نماید. یا غزل یکی از شعرای زمان شاه اسماعیل صفوی را از غزل یکی از متغزلین عهد ناصری تمیز بدهد.

تذکره های شعراء هم ما را در انتخاب کمک نمی کنند

چون مؤلف تذکره در ذکر شعرای معاصر بیشتر مایل است که احوال رفقای خود را بیان نموده و آنان را که طرف نفرت و بغض او هستند از نظر دور داشته و اشخاصی را که شعرشان پسند او نمی افتد حذف نماید. باین ترتیب ناظمین و قافیه پردازان صاحب نفوذ یا دوست تذکره نویس غالباً مذکور شده و شعرائی که قریحه بازتر و ذوق سرشارتر دارند اما در مذهبشان حرفی است بها هجو میسرایند یا نزد مؤلف منفورند یا نسبت بمؤلف بی اعتنائی کرده اند در تذکره محل

شیوخ قریحه
شعری در ایران

تشخیص شعراء لایق
از شعراء عادی
دشوار است

ذکر نمی یابند. و قتیکه رضاقلی خان هدایت مؤلف تذکره بزرگی شعرای معاصر موسوم به مجمع الفصحاء^۱ از گویندگان زمان سخن میراند غالباً باین قبیل عبارات بر میخوریم که «با منش ارتباطی خاص بود و مرا بجنابش اخلاص»^۲ «در شیرازش دیدم خدمتش مکرر دست دادی و ابواب صحبت بر روی این ضعیف گشادی»^۳ گاهی صحبتش دست میداد»^۴ و چندی نیز بفارس پا گذاشته در آن وقت مؤلف نیز در فارس توقف داشته اغلب شرف صحبتش دست دادی و ابواب مرت بر روی احباب گشادی»^۵ «وقس علیهذا» - آیا چند نفر از ۳۵۹ شاعری که در این کتاب^۶ مذکورند بواسطه نظر شخصی اشعارشان درج گشته نه از روی لیاقت و شایستگی حقیقی؟ بکروز با رفیق قدیم و بزرگوار خود حاج میرزا یحیی دولت آبادی که دارای فضائل بسیار است و از شعر فارسی اطلاع وسیع دارد و شاید هزاران بیت از حفظ داشته باشد فهرست مجمع الفصحاء را باز کرده و مطالعه نمودیم از او پرسیدیم کدام از این شعراء را واقعاً مهم و قابل اعتناء میدانید. از ۳۵۹ شاعر مذکور فقط پنجتنفر را طبقه اول شمرد صبای کاشانی فروغی بسطامی و آآنی شیرازی مجمر اصفهانی و نشاط اصفهانی وصال شیرازی و خود مؤلف (هدایت) را طبقه دوم، سروش اصفهانی و وقار شیرازی را طبقه سوم محسوب داشت. بعبارة اخیری از هرچهل نفر شاعری که در فهرست بود بکنفر را شایسته اسم شاعری و دارای عنوان خاص دانست.

در هر حال بنا بر بیانات فوق انتخاب را باید با کمال دقت و محک انتخاب احتیاط نمود. مخصوصاً شعرائی را باید یافت که خوبی اشعارشان منحصر بشکل ظاهر نیست و در ترجمه تا حدی محاسنشان محفوظ و باقی میماند. و در اختیار این شعراء آنهایی را در نظر گرفته ام که در وطن خود دارای شهرتی بوده اند یا در ضمن مطالعه بنظر رسیده و در طبع من تأثیر خالص کرده اند

(۱) در ۱۲۸۴ / ۸ - ۱۸۶۷ تالیف یافته و در ۱۲۹۵ / ۱۸۲۸ در دو مجلد در طهران چاپ سنگی شده است. (۲) جلد دوم صفحه ۶۴ راجع بآگه شیرازی. (۳) جلد دوم مجمع الفصحاء صفحه ۶۷ در احوال آزاد. (۴) ایضاً احوال میرزا ابوالقاسم شیرازی صفحه ۶۸. (۵) ایضاً صفحه ۶۸ امید کرمانشاهی (۶) ایضاً صفحه ۷۲ الفت کاشانی. (۷) این شعراء از صفحه ۵۸ تا صفحه ۶۷۹ جلد دوم را فرا میگیرند اما همگی بطور تحقیق معاصران نبوده اند بعضی از آنها در نصف اول قرن هیجدهم میزیسته اند.

این شعرای اخیر عدّه بسیار قلیلی هستند (در این حرف هست که یکنفر خارجی تا چه اندازه برای انتقاد و صرافی اشعار فارسی صلاحیت دارد ممکن است بگوید که شخصاً فلان شاعر را می پسندد یا دوست ندارد اما بنظر من حق ندارد اظهار عقیده را تاجائی برساند که آن شاعر را جزء شعرای خوب یا بد قرار بدهد .

اختلاف ذوق خارجیان
با سلیقه اهالی بومی

حتی سلیقه ترکها و هندیها هم که خیلی بیش ازها با شعر فارسی آشنا هستند با ذوق خود ایرانیان تفاوت دارد و بدیهی است که در مورد ادبیات خویش صلاحیت دارترین قضات

خودشان هستند بمناسبت این موضوع دقت خواننده را بقصه ذیل جلب مینمایم که پ . ج . هارتن در حیات عقلانی^۱ نقل کرده است . یکنفر فرانسوی زبان انگلیسی را از روی کتاب آموخته بود بدون اینکه بتواند حرف بزند یا صحبت دیگران را بفهمد . و بدرجه رسید که در مورد یکی از السنه مرده اگر بآن پایه میرسید نهایت اطلاع بود . اما در مورد مصنفین خاصه شعرای ما ذوقش با انتقاد و احساس مخصوص انگلیسها بقدری تفاوت داشت که مسلماً میتوانستیم بگوئیم فهم ما را جمع بآثار مزبور با هم شباهت ندارد . دو چیز مخصوصاً این مطلب را ثابت میکرد مشارالیه غالباً نطقهای خطابی خیلی عادی و پست را از جمله اشعار بلند مرتبه میشمرد اما از طرف دیگر گوشش از درك ايقاعاتی که در شعر خوش آهنگ شعرائی مانند بایرون و تنی سن موجود است عاجز داشت . چطور میتوانست موسیقی این اشعار را بداند کسی که تمام آهنگ های انگلیسی برایش مجهول و غریب بود ؟ حال بجای این فرانسوی یکنفر ترك یا هندی را گرفته و زبان فارسی را انگلیسی شمرد و قآآنی را در عوض بایرون و تنی سن محسوب بدارید آنوقت مطالب و نکات فوق در حق هندی یا ترکی که شعر فارسی را می سنجد صدق خواهد کرد .

از شعرائی که در فاصله ۱۵۰۰ الی ۱۶۰۰ وفات یافته اند لا اقل دوازده نفر شایسته مختصر ذکری هستند . همچنین از شعرائی که تاریخ رحلتشان از ۱۶۰۰ تا ۱۷۰۰ است قریب همان میزان لایق نام بردند از آنهایی که از ۱۷۰۰ تا ۱۸۰۰ بدرود جهان گفته اند فقط يك یا دو نفر را میتوان نگاشت از اشخاصی که بین ۱۸۰۰ و ۱۸۸۵

دنیا را وداع کرده اند قریب بیست نفر را باید شمرد. شعرایی که بعد از سنهٔ اخیره نیز در حیات بوده اند جزء گویندگان جدید جداگانه تحت بحث قرار خواهند گرفت. اسامی ذیل از شعرایی است که میخواهیم بطور اختصار از آنها ذکر کنیم و آنها را بترتیب تاریخ فوت در چهار عهده که فوقاً ذکر شد مرتب کرده‌ام (زیرا تاریخ تولد کمتر معلوم است).

مابین ۱۵۰۰ و ۱۶۰۰ م (۹۰۶-۱۰۰۹ هـ ق)

بعضی از شعرایی را که فی الحقیقه مربوط باین عهد هستند در تاریخ ادبی ایران تحت سلطهٔ تاتار نام برده‌ام مثلاً: امیرعلیشیر نوائی (متوفی بسال ۹۰۶)، ۱۵۰۰-۱ (صفحه ۶-۵۰۵: حسین واعظی کاشفی) (متوفی بسال ۹۱۰/۵-۱۵۰۴) صفحه ۴-۱۵۳، بنائی که در قتل عام قارشی مقتول شد (۹۱۸/۳-۱۵۱۲) صفحه ۴۵۷، هلالی که بفرمان عبیدالله خان ازبک و در راه تشیع کشته گشت (۹۳۶/۳۰-۱۵۲۹) (صفحه ۴۵۶) فقط از شاعر اخیر الذکر لازم است اینجا چیزی گفته شود.

(۱) هاتفی متوفی بسال ۹۲۷ دسامبر ۱۵۲۹ یا جانوزی ۱۵۲۱

مولانا عبیدالله هاتفی خرجردی خراسانی بیشتر معروفیتش از آن است که خواهرزادهٔ جامی بزرگ بوده است بنا بر حکایت معروف^۱ جامی برای طبع آزمایی او را داشت که اشعار ذیل را که فردوسی در هجو^۲ سلطان محمود غزنوی سروده استقبال نماید.

درختی که تلخ است و بر سرش
گوش در نشانی بیخ بهشت^۳
ور از جوی خلدش بهنگام آب
به بیخ انگین ریزی و شهد ناب،
سر انجام گوهر بکار آورد،
همان میوه تلخ بار آورد،
هاتفی ایات ذیل را عرضه داشت و جامی بطریق مطایبه گفت که نیک گفته
ولی چند جا بیضه گذاشته^۴

(۱) علاوه بر تذکره‌های فارسی رجوع کنید ب تذکره احوال شعرای ایران
تالیف سرگور او سلی (لندن ۱۸۴۶) صفحه ۵-۱۴۳ (۲) این هجا در آخر مقدمه فارسی
شاهنامه چاپ تهران موجود است (کلکته ۱۸۲۹) این ایات در صفحه ۶۶ II ۷-۱۵ است
(۳) محتلاً نهر سلجوق مقصود است که در بهشت جاری است (۴) مجمع الفصحاء جلد دوم
صفحه ۵۴ اشعار هاتفی در آخرین صفحه جلد سوم خرابات ضیاء بیک صفحه (۴۳۶) مسطور است

اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت ،
 بهنگام آن بیضه پروردنش ،
 دهی آبش از چشمه سلسیل ،
 شود عاقبت بیضه زاغ زاغ ،
 نهی زیر طاوس باغ بهشت ،
 زانجیر جنت دهی ارزنش ،
 بدان بیضه دم در دمد جبرئیل ،
 برد رنج بیهوده طاوس باغ ،

هاتفی از جمله شعرای بسیاری است که در ساختن خمسه بتقلید نظامی گنجوی رنج برده اند، دو کتاب از خمسه او عیناً مثل نظامی لیلی و هجنون^۱ و شیرین و خسرو نام دارد و هفت منظر تقلید هفت بیکر و تیمورنامه^۲ بجای اسکندرنامه است تفاوتی که هست اینجاست که بنابر تفاخری که هاتفی میکند^۳ تیمورنامه مبتنی بر حقایق تاریخی است نه افسانه و قصص. هاتفی يك مثنوی دیگر نیز در وقایع تاریخ عهد شاه اسمعیل شروع کرد اما بانجام نرسید پادشاه هنگام مراجعت از یکی از لشکرکشی های خراسان ۲/۹۱۷ - ۱۵۱۱ غفلة بملاقات او شتافت. این مثنوی بسبك و وزن شاهنامه فردوسی است و شاهنامه حضرت شاه اسمعیل نام دارد^۴

هاتفی مثل بسیاری از اساتید صنعت و ادب که در اوایل عهد صفویه میزیسته اند متعلق است بانجمن فضالائی که در خدمت آخرین سلاطین تیموری هرات بوده اند.

۲- بابا فغانی شیرازی (متوفی بسال ۱۵۱۹-۹۲۵)

فغانی (۱۵۱۹/۹۲۵) ظاهراً فغانی از جمله شعرائی است که در هندوستان خیلی پیش از وطن خود مشهور و محترمند. زیرا در حالتیکه شبلی در شعر العجم (جلد سوم صفحه ۲۷ - ۴۰) و واله در ریاض الشعراء^۵ او را خالق سبك جدیدی در شعر میدانند. رضاقلیخان در ریاض العارفین مختصر اشاره باو میکند^۶ و در تذکره بزرگتر خود مجمع الفصحاء کاملاً او را حذف می نماید.

(۱) چاپ کلکته بتوسط سرو. جونز سنه ۱۷۸۸ (۲) در اکتبر ۱۸۶۹ در لکنو چاپ سنگی شد قریب ۴۵۰۰ شعر دارد. (۳) فهرست نسخ فارسی کتابخانه دوزة بریتانیا تالیف ریوس ۶۵۴ (۴) مثنوی دیگر بهین اسم و شبیه بهین کتاب فاسمی ساخته است رجوع شود به B.M.P.C صفحه ۱ - ۶۶۰ در کتابخانه مدرسه شاهی کپورجی نیز نسخه از این کتاب اخیر موجود است «مجموعه پرت نره ۲۳۸» (۵) رجوع شود به فهرست فارسی ریوس صفحه ۶۵۱ (۶) در سال ۸/۱۳۰۵ - ۱۸۸۷ در طهران چاپ شده صفحه ۱۲۲

و حتی در آتشکده و تحفه سامی نیز احوال او در کمال اجمال مذکور گشته است
مشارالیه از طبقه پست و پسر یکنفر سیاف^۱ یا بنا بر قول دیگر پسر میفروشی
بوده و ظاهراً مانند درویش لا ابالی زندگانی میکرده است چون از شیراز به
خراسان رفت مردم چندان قدر او را ندانستند حتی شاعر بزرگ جامی نیز وی را
اکرام نکرده اما در تبریز سلطان یعقوب آق قوینلو او را معزز داشت در اواخر عمر
توبه کرد و در مشهد عزلت گزید چنانکه شاید این بیت او دیگر در باره خودش مورد
استعمال نمی یافت .

آلوده شراب فغانی به خاک رفت ، آه ارملا بکش کفن تازه بو کنند^۲ ،

مفصلترین انتخابی که از اشعار او شده در مجالس المؤمنین بنظر رسید اما بیشتر
قصیده مدح علی ع است که ظاهراً در اواخر ایام حیاتش ساخته شده و هر چند برای
معرفی او باینکه شیعه خالص است اشعار مذکور بی فایده نیست ولی بزحمت برای
اثبات فضل او در شاعری کفایت میکند .

۳- امید یطهرانی متوفی بسال ۹۲۵ ر ۱۵۱۹ یا ۹۳۰ ر ۱۵۲۳

از امیدی جز این چیزی نمیدانم که ارجاسب نسام داشته^۳
امدی ۹۲۵ ر ۱۵۱۹ و شاگرد حکیم معروف جلال الدین دوانسی بوده است در
قصیده سرائی مہارت داشته نه در غزل و با اهل شهر خود میانہ اش درست نبوده و اهاجی
سیار برای آنها سروده و در نزاعی که بر سر قطعه زمینی رخ داده به تحریک قوام الدین
نوربخشی در طهران کشته شد یکی از شاگرداش موسوم بنامی ابن قطعه را در
تاریخ وفاتش سرود .

نادر عصر امیدی مظلوم	کو بتا حق شهید شد ناگاہ
شب بخواب من آمد و فرمود	کای ز حال درون من آگاہ
بهر تاریخ قتل من بنویس ^۴	آه از خوف ناحق من آه

(۱) همین سبب بدو اشعاری بتخلص سکاکی سروده است (۲) مبادا از بوی شراب
بدانند که شرابخوار است . (۳) شخص از اسمش خیال می کند زردشتی است اما من املرات
دیگر برای اثبات این فرض نیافته ام (۴) این ماده تاریخ سال ۹۲۵ را همین می کند اما سام
میرزا وفات او را در ۹۳۰ مینویسد و صاحب احسن التواریخ سال مرگ او را ۹۲۹/۳ - ۱۵۲۲
دانسته و نویسنده هفت اقلیم از آن تقلید و تبعیت کرده است .

سابقاً گفتیم که قصیده در ستایش نجم ثانی ساخته است علی الظاهر بیشتر اشعارش در مدح بوده اگر چه ساقی نامه نیز گفته است که تقلید و رونویس شعرای قبل است، نسخه اشعارش خیلی کمیاب است اما در موزه بریتانیا یک جلد هست مشتمل بر ۱۲ ورق این اشعار قلیل هم مدتی بعد از وفات او بفرمان شاه صفی جمع آوری شده معذالک اغلب تذکره نویسان احوال او را نوشته اند و در آنشکده ۲۴ شعر از ساقی نامه و ۷۰ بیت از قصایدش ضبط است از جمله ابیات ذیل است که در مجمع الفصحاء نیز دیده میشود (جلد دوم صفحه ۸ - ۷) رواق مدرسه گرسرنگون شود سهل است قصور میکند عشق را عباد قصور بنای مدرسه از جنس عالی و سافل خراب گشت و خرابیات همچنان معمور

نو ترک نیم مستی من مرغ نیم بسمل
تویانمی بمیدان من دست شویم از جان
دنبال آن مسافر از ضعف و ناتوانی
کو بخت آن که گیرم مستش زخانه زین
خنجر کشی و ساعر اهل وفا سراسر
مداحیم چو شد طی بشنو حکایت ری
ویرانه که تدبیر دروی نکرده تأثیر
دیوانه است پرفن دیرینه دشمن من
برداور سخندان این نکته نیست پنهان
طبعم زهر که بودی گوی سخن ربودی

کار تو از من آسان کار من از تو مشکل
تو خوی چکانی از رخ من خون فشانم از دل
برخیزم و نشینم چون گرد تا بمنزل
و آن ساعد بلورین در گردنم حمایل
خون خورده در برابر جان داده در مقابل
ویرانه است دروی دیوانه است عامل
دیوانه که زنجیر او را نکرده عاقل
ازوی هباش ایمن وز من هباش غافل
کاندیشه پریشان نبود بنظم هایل
اما اگر نبودی در خانه ام محصل

۵۵ - هر دو اهلی

این دو شاعر هم اسم یکی اهل ترشیز خراسان (وفاتش در سنه ۸/۹۳۴ - ۱۵۲۷) و دیگری شیرازی است و در سنه ۶/۹۴۲
اهلی ترشیزی و
اهلی شیرازی
۱۵۳۵ وفات یافته اسمشان بیشتر از کتابشان معروف و متداول

(۱) 36/2 ورق ۱۸۰ - ۱۹۷. رجوع شود بهشم فهرست فارسی ریز صفحه ۲۶۹ صاحب هفت اقلیم که هفتاد سال بعد از امیدی بنوشتن تذکره مبادرت ورزیده و با او هم شهری با ظاهراً قوم خویش بوده گوید: در آن زمان اشعار معروفش عبارت بوده است از ۱۷ قصیده و ۲ غزل و چند قطعه و ساقی نامه

است و چنانکه ربو اشاره کرده است^۱ بایستی از هم تفکیک شوند رضاقلی خان هر دو را از قلم انداخته است اهلی ترشیزی از جمله شعرایی است که در دربار سلطان حسین و میرعلیشیر نوائی در هرات گرد آمده بودند و اهلی از حیث فکر و ذوق مقلد شعرای مزبور است. سبک ایندسته از شعراء که ظهوری ترشیزی متوفی بسال ۱۰۲۴-۱۶۱۵ نیز از آنها پیروی میکرده است ظاهراً هیچوقت در ایران مقبولیتی نداشته و بالعکس در هند شهرت و احترام زیادی را حائز است. مشارالیه صاحب نثری مصنوع و مطمئن است و در هند بهمین جهت شهرتی فوق العاده و بنقیده من بی مورد یافته است اما در ایران اسمش هم معروف نیست. اهلی شیرازی مخصوصاً در تجنیس و سایر صنایع پر زحمت بدیعی مهارت داشته است.

هلالی مقتول در سنه ۹۳۵ / ۱۵۲۸

هلالی اگرچه در اتر آباد تولد شده اما از نسل ترکان جغتائی است و در ایام شباب تحت نظر تربیت میر علی شیر نوائی میزیسته است. مثنوی معروف او شاه و درویش یا شاه و گدا را بابر شخصاً در کمال خشونت انتقاد کرده^۲ و بعدها - اسپرنگر^۳ نیز از آن عیب جوئی نموده است اما نه با حرارت تمام از وی دفاع و مثنوی مزبور را بشعر آلمانی ترجمه نموده است^۴ هلالی مثنوی دیگر بنام صفات العاشقین و چندین غزل سروده است^۵ رضاقلیخان گوید^۶: «در خراسانش رافضی و در عراقش سنی خواندندی» بدبختانه عیدالله خان که سنی منصب بود عقیده نخستین را پیروی کرد و امر داد «بجرم تشیع» او را کشتند و نظر باین واقعه خیلی عجیب است که صاحب مجالس المؤمنین او را در ردیف شعراء شیعه نیاورده است. چنانکه در هفت اقلیم دیده میشود سبب قتل او حسد دونفر از رقبای او موسوم ببقائی و شمس الدین کوهستانی که در

(۱) فهرست فارسی صفحه ۸-۶۵۷ همچنین رجوع شود بفهرست فارسی ایند با اقیس ناایف اته مجموعه ۷۸۵ نمره ۱۴۳۲ که در آن شرحی از یک نسخه ذیقیت بخط موافق مرقوم شده است نسخه مزبور در سال ۱۵۱۴/۹۲۰ تحریر یافته است. (۲) رجوع کنید بتاریخ ادبیات ایران در زمان سلطه تاتار صفحه ۴۵۹ (۳) فهرست او و صفحه ۴۲۷ (۴) (۵) مجمع الفصحاء (۱۹۷-۲۸۲) (۱۸۷۰) margenlaandische studian, Leibzig (۶) در مجمع الفصحاء لیلی مجنونی هم باو نسبت داده شده است (مترجم)

که در دربار از بکیه مقام داشته اند بوده است نه عقاید مذهبی . روایت می کنند
 که عیدالله خان بلافاصله از کشتن او نادم شد . ابیات ذیل دلالت بر تشیع او دارد .
 محمد عربی آبروی هر دو سرای کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او
 شنیده ام که تکلم نمود همچو مسیح بدین حدیث لب لعل روح پرور او
 که من مدینه علم علی درست مرا عجب خجسته حدیثی است من سگ در او

(۷) لسانی متوفی بسال ۱۰۹۴-۱۵۳۳

لسانی (وفات در سال ۱۵۴۳/۹۴۰)
 لسانی شیرازی آخرین شخص از ۲۲ شاعر شیعه است که در
 مجالس المؤمنین مذکور شده و بواسطه صمیمیتی که نسبت
 به مذهب خود داشته بیشتر قابل ذکر است تا بسبب رتبه

شاعریش . زیرا که ۵۰۰۰۰۰ چند میگویند متجاوز از ۱۰۰۰۰۰۰ شعر سروده گفتار او
 خیلی کم معروف است و بزحمت پیدا میشود^۱ و اگر چه در آتشکده و هفت اقلیم نام
 او مسطور است ولی رضاقلیخان اسمش را از قلم انداخته است بیشتر ایام عمر را در
 بغداد و تبریز بسر برد و کهی قبل از غلبه سلطان سلیمان خان بر تبریز وفات یافت
 مؤلف مجالس المؤمنین گوید * بواسطه اخلاصی که بحضرات ائمه علیهم السلام داشت
 تاج دوازده ترک شاهی^۲ را از سر نمی نهاد تا آنکه وقتی که سلطان سلیمان رومی متوجه
 تسخیر تبریز بود چون خبر قرب وصول او بمولانا رسید اتفاقاً در آن وقت مولانا
 در مسجد جامع تبریز بتعقیب نماز مشغول بود استماع آن خبر نمود دست
 برداشت و دعا کرد که خدایا این متقلب بتبریز مآید و من تاج از سر نمیتوانم نهاد و
 مشاهده استیلای او بخود قرار نتوانم داد مرا بمیران و بدرگاه رحمت خود واصل
 گردان این مضمون گفت و سر بسجده برد و در آن سجده جان بجان آفرین سپرد^۳

گر بند لسانی گسلد از بندش در خاک شود وجود حاجتمندش
 بالله که ز مشرق دلش سرنزند جز مهر علی و یازده فرزندش

در جمع اشعار خود توجیهی نداشت آثار او را پس از مرگ شریف تبریزی
 که از شاگردانش بود جمع آورد . اما مجموعه مزبوره بقندوی بدبود که بنا بر قول

(۱) نسخه از دیوان او در موزه بریتانیا بعلامت 307 ضبط است . فهرست فارسی دیو
 ص ۶۵۶-۷۳ (۲) راجع باین کلاه سرخ که ایرانیان را بفرزباش معروف کرده بود صفحات قبل
 رجوع شود (۳) مجالس المؤمنین مجلس دوازدهم ص ۵۴۱ (چاپ طهران ۱۲۹۹ هـ ق) (ترجم)

آتشکده به واسطه شهرت یافت.

۸- فضولی بغدادی وفات سنه ۳/۹۷۰-۱۵۶۲

فضولی^۱ را بیشتر از جمله شعرای ترك میدانند و کتب در جلد سوم تاریخ عظیمی که برای شاعری عثمانیان نوشته مفصلاً در این باب بحث کرده است (فصل چهارم صفحه ۷۰ الی صفحه ۱۰۷) اینکه مشارالیه تبعه عثمانی شد علتش آن بود که در سال ۱۵۳۵/۹۴۰ عثمانیها - مسقط الرأس او بغداد را که تقریباً تمام عمرش در آنجا گذشت از دست ایرانیان گرفتند کتب میگوید^۲ «فضولی در کمال سهولت ترکی و فارسی و عربی شعر میگفت» و همین مستشرق او را^۳ چنین وصف میکند «نخستین آن چهار شخص عالمقصداری است که در قدیمترین عهد ادبی عثمانیها مقامی بس ارجمند دارند و در هر عهدی و میان هر قومی که باشند نامشان در جریده مردمان جاویدان ثبت میشود» اگر رتبه او در قصر ادبیات ایران اینقدر پست افتاده است نه بعلت نقصان لیاقت و فهم اوست در زبان فارسی^۴ بلکه از آن جهت است که در مجلس مزبور رقبای بزرگتر و نمونه های بهتری در حسن مقال موجود است. ارتباط او با مذهب از چندین شعر او نمایان و از حدیقه السعداء^۵ که بتقلید روضة الشهداء حسین واعظی کاشفی در شهادت امام ع ساخته هویدا است.

چون بکتاب بزرگ کتب راجع بشاعری عثمانیان اشاره شد لازم است تردیدی را که در یکی از بیانات^۶ او دارم اظهار کنم و آن چنین است که کتب مدعی است اشعار معروف «بشهر انگیز» از مخترعات عثمانیان است و در ادبیات فارسی این نوع شعر موجود نیست. اما سام میرزا در تحفة سامی (که در سنه ۱۹۵۷/۱۵۵۰ تألیف شده) دو نفر شاعر را نام میبرد یکی وحید قمی دیگر حریفی اصفهانی که آن يك در تبریز و این دیگر در گیلان بگفتن آن قسم شعر مبارزت ورزیده اند و هر چند تاریخ سرودن این اشعار بعد از شهر انگیز ترکی است که مسیحی شاعر در ادراک

(۱) در تذکرة ابوطالب وفات او را ۹۷۶ در حیات نوشته است (مترجم) (۲) فصل مذکور صفحه ۷۲ (۳) ایضاً صفحه ۷۱ (۴) فضولی دیوان کاملی بزبان فارسی دارد که نسخه خطی آن بلامت (Add ۷۷۸۵) در موزه بریتانیا موجود است و در تبریز هم چاپ شده است بفرست کتب فارسی ریزو صفحه ۶۵۹ رجوع شود. (۵) رجوع شود بفرست ترکی ریزو صفحه ۳۹-۴۰ (۶) جلد دوم صفحه ۲۳۲

سروده است ولیکن هیچ دلیلی در دست نیست که شیوع آن قسم شعر را در ایران تجدیدی یافته و طرز تازه دانسته باشند. اشعار حریفی که شهر آشوب نام داشته ظاهراً خیلی تند و پر نیش بوده است. زیرا که در نتیجه سرودن آن شاعر بیچاره را زبان بریدند چنانکه سام میرزا گوید:

شهر آشوبی جهة آنجا (یعنی گیلان) و مردم آنجا گفته و او را با هریدی
متمم ساخته زبانش را بریدند. اما این جایزه او را از برای اشعار دیگرش می بایست
نه جهة هجو اهل گیلان.

۹- وحشی بافقی متوفی بسال ۱۵۸۳/۹۹۱

وحشی اگرچه در بافق که از توابع کرمان است متولد شد **وحشی ۱۵۸۳/۹۹۱**
ولی بیشتر ایام حیات را در یزد بسر برد. در عالم آرای
عباسی و آتشکده و مجمع الفصحاء ستایش بسیار از فرهاد و شیرین و غزلیات او بنظر
میرسد. قصایدی در مدح شاه طهماسب و اعیان دربارش ساخته است و صاحب
مجمع الفصحاء بمناسبت مدایح وحشی گوید: «قصاید این شعرای متوسطین با
قصاید متقدمین جاوه نیارد و پایه ندارد» وحشی موفق نشد که مثنوی فرهاد و شیرین
را بیابان برساند و قرنها بعد از او (در سنه ۱۲۶۵ / ۹ - ۱۸۴۸) وصال آن را خاتمه
داد. دو مثنوی دیگر نیز دارد یکی خلد برین و دیگر ناظر و منظور هم چنین غزلیات
و قطعات بسیار که منتخبی از آنها در مجمع الفصحاء و آتشکده (صفحه
۱۱۱ - ۱۲۰) مندرج است. مربع ذیل که در هر دو تذکره مذکوره ضبط شده
هم قشنگ است و هم تازگی دارد.

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید داستان غم پنهانی من گوش کنید
قصه بی سر و ساهانی من گوش کنید گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید

شرح این قصه جانسوز نهفتن تا کسی

سوختم سوختم این راز نگفتن تا کسی

روزگاری من و دل ساکن کوئی بودیم ساکن کوی بت عربده جوئی بودیم
دین و دل باخته دیوانه روئی بودیم بسته سلسله سلسله موئی بودیم

کس در آن سلسله غیر از من و دل بند نبود
 يك گرفتار از این جمله که هستند نبود
 نرگس غمزه زنش اینهمه بیمار نداشت منبل پر شکنش هیچ گرفتار نداشت
 این همه مشتری و گرمی بازار نداشت یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت
 اول آنکس که خریدار شدش من بودم
 باعث گرمی بازار شدش من بودم
 عشق من شد سبب خوبی و رعنائی او داد رسوائی من شهرت زیبائی او
 بسکه کردم همه جا شرح دلارائی او شهر برگشت ز غوغای تماشائی او
 این زمان عاشق سر گشته فراوان دارد
 کی سر و برگ من بی سرو سامان دارد
 چون چنین است پی کار دگر باشم به مرغ خوش نغمه گلزار دگر باشم به
 عندلیب گل رخسار دگر باشم به چند روزی پی دلدار دگر باشم به
 نوگلی کو که شوم بلبل دستان سازش
 سازم از تازه جوانان چمن ممتازش
 گرچه از خاطر وحشی هوس روی نورفت و زدانش آرزوی قامت دلجوی تو رفت
 شد دل آزرده و آزرده دل از کوی تو رفت بادل پر گله از ناخوشی روی تو رفت
 حاش لله که وفای تو فراموش کنم
 سخن مصلحت آمیز کسان گوش کنم

۱۰ - محمود قاری یزدی وفات ۱۵۸۵/۹۹۳

۱۱ - محتشم کاشانی وفات ۱۵۸۷-۸/۹۹۶

احوال محمود قاری یزدی که بشاعر البسه معروف است و دو
 سال بعد از وحشی و سه سال پیش از محتشم وداع جهان
 گفت . در جلد قبل از این کتاب^۱ بمناسبت ذکر دو نفر
 شاعر هجاء و هزال موسوم به عیید زاکانی و ابواسحق اطعمه شیرازی سبق

محمود قاری یزدی
 و محتشم کاشانی

(۱) تاریخ ادبیات ایران در زمان سلطه تاتار من ۲۵۸ و ۳-۳۵۱ در آنشکده ، و
 هفت اقلیم رمجم الفصحاء اسمی از محمود نیست از زندگانی او چیزی نمیدانم و تاریخ وفات
 او را هم باید مشکوک دانست

ذکر یافته است. و راجع به مجتشم که شاعری مهمتر است در فصل گذشته بمناسبت اشعار مذهبی که شهرتش مبنی بر آن است بتفصیل سخن رانده شد^۱ از اشعار عاشقانه او و قصاید مدح شاه طهماسب نمونه های خوبی در آتشکده نقل گشته اما آن ابیات نه در علو مرتبه و نه در اختصاصات شخصی پیرای مرانی که در مقتل امام حسین ع و سایر اتمه ع ساخته است نمیرسد^۲ از این مرانی بیشتر آنچه در مجمع الفصحاء هست نقل شد^۳.

۱۲- عرفی شیرازی (متوفی بسال ۱۰۹۹۹-۱۰۵۹۰ و پیروان او)

عرفی شیرازی اگرچه در وطن خود کمتر از عثمانی و هند قدر و مقام دارد گمان میرود که از هر جهت مشهورترین و مردم پسندترین شعرای قرن خود باشد^۴ هر چند در شیراز تولد و تربیت یافت بیشتر ایام عمر خود را در هندوستان بسر برد و همانجا در سال ۱۰۹۹۹-۱۰۵۹۰ بسن ۳۶ سالگی بدرود جهان گفت پروایتی بمرض اسهال در گذشت و بقولی مسموم شد. عرفی یکی از سه شاعر معروف قرن خود است که شبلی نعمانی در شعر العجم^۵ راجع بآنها بحث کرده است. دو نفر دیگر یکی بابا فغانی همولایتی اوست که احوالش مرقوم افتاد دوم فیضی برادر ابوالفضل وزیر معروف اکبر که بعقیده شبلی دومین شاعری است که شعر فارسی را چنان نظم میکرد که با گفتار اهل ایران فرق گذاشته نمیشده است.^۶ بنا بر قول عبدالقادر بداونی در زمان او عرفی و سنائی بیش از سایر شعرای ایران و هند شهرت داشتند. و نسخه خطی دیوان آنها در هر بازار و هر دکان کتابفروشی پیدا میشود در صورتیکه فیضی هر چند مبالغ کلی صرف کرده بود که اشعارش را بخط خوش تحریر و تذهیب کنند کمتر جستجو میگشت، گیب^۷ میگوید بعد از جامی دو نفر شاعر در ادبیات عثمانی صاحب نفوذ محسوب میشوند.

(۱) بصفحات قبل رجوع کنید. (۲) در تذکره ابوطالب ۳ دیوان موسوم به صبا به و شبایه و شبایه با و منسوب و تاریخ وفات او ۱۰۰۰ هجری است (مترجم) (۳) جلد دوم صفحه ۳۵-۳۸ (۴) رجوع شود بقرست کتب فارسی تالیف ریوس ۱۶۶۷ (۵) جلد سوم صفحه ۸۲-۱۳۳ (۶) شاعر دیگر غیر از عرفی امیر خسرو دهلوی است (۷) تاریخ شاعران عثمانیان جلد اول صفحه ۵ و ۱۲۷ و ۱۲۹

اشتهار عرفی و فیضی در هندوستان و عثمانی
 یکی عرفی و دیگری فیضی اما بعدها صاحب از آنها سبقت جست
 تازگی که در سبک او هست عبارتست از ایراد اصطلاحات جدید
 متعدد در لغات و مضامین شعری و خلع سلطنت ادبی از علم بدیع
 و بر تخت نشاندن بیان بلند بجای آن،^۱ ضیاء پاشا در قسمتی از
 مقدمه منظومی که بر کتاب خرابات نوشته نسبت بشعرای ایران اظهار نظر میکند و
 بعد از ستایش جای راجع به عرفی و فیضی چنین گوید :

فیضی ایله عرفی همعناندر	سر جمله آخر الزماندر
فیضیده بلاغت و ظراوت	عرفیده عنوبت و حلاوت
فیضیده مواعظ آتشیندر	عرفیده قصیده لر متیندر
اما آرا نورسه اولیت	فیضیده قالو رینه فضیلت
فیضی معجم ایکن سراپا	تفسیرینه نقطه قونماز اصلا
بولدی او یگانه فضیلت	شاگردی یدی ایله شهادت

وفات فلاکت آمیز راجع بنکته اخیر هیچ دلیلی بدستم نیامد و این مسئله بانوعی
 فیضی ۱۵۹۵/۱۰۰۴ که بداونی در کمال شرف^۲ وفات پررنج و فلاکت او را^۳

شرح میدهد متضاد است. هر چند ورم چهره و سیاه شدن

لبانش که دشمن سخت او یعنی بداونی حکایت میکند طبعاً باعث این سوء ظن میشود
 که او را مسموم کرده باشند؛ همان نویسنده متعصب چندین ماده تاریخ بی ادبانه ذکر
 میکند که سنیان بیادگار وفات او که مردی سخت بیدین بوده است ساخته اند مثلاً:

فیضی بیدین چو مرد سال وفاتش فصیح گفت: سگی از جهان رفته بحال قبیح
 ساده ترین ماده تاریخها این است «بود فیضی ملحدی» و «چه سگ پرستی سرد»
 و «قاعده الحادشکست» تمام آنها سال ۱۰۰۴ مطابق (۱۵۹۵) را بدست میدهد
 بداونی گوید برای آنکه در نظر خلق اساس متزلزل مذهب خود را مستحکم سازد
 تفسیری بر قرآن نگاشت که تماماً از حروف بی نقطه بود و با کمال بیمه میگوید که
 فیضی هنگام تحریر آن تفسیر مست بود و طهارت شرعی نداشته است.

(۱) تاریخ شاعری عثمانیان صفحه ۱۲۹ (۲) منتخب التواریخ جلد سوم صفحه ۲۹۹-۳۱۰
 خاصه صفحه ۳۰۰ (۳) این واقعه در ۱۰ صفر ۱۰۰۴ (۱۵ اکتبر ۱۵۹۵) واقع شد به
 نهرست فارسی راجع شود ص ۴۵۰ که منابع همه را مشروحاً ذکر کرده است.

مؤلف مجمع الفصحاء^۱ راجع باین تفسیر که فقط شهرت آنرا شنیده بود گوید: « کلفتی بی حاصل کشیده » و نسبت باشعار او هم عقیده خوشی اظهار نمیدارد اما صاحب آتشکده با ملایمت و رأفت گوید: « اشعارش بد نیست » مفصلترین شرح ذیقیمتی که از احوال او دیده ام در شعر العجم^۲ شبلی نعمانی است بتقلید نظامی خمسة ساخت که عنوان مشنوباتش چنین است: هرگز ادوار - سلیمان و بلقیس - نل و دمن (که از همه مشهور تر است) - هفت کشور و اکبر نامه اما بعضی از آنها ناتمام مانده است. قصاید و غزلیات بسیار سروده و چندین ترجمه از زبان سانسکریت کرده است. از اشعاری که شبلی نقل کرده هیچیک مثل ابیات ذیل که راجع بمرک فرزند میسازد بنظر من تأثیر بخش و لطیف نیامد.

اشعار فیضی در وفات فرزند

ای روشنی دیده روشن چگونه من بی تو تیره روز تو بی من چگونه
ماتم سراسر خانه من در فراق تو تو زیر خالک ساخته مسکن چگونه
بر خار و خس که بستر و بالین خواب تست ای یاسمین عذار سمن تن چگونه

فیضی مردی بود صاحب اطلاعات مختلفه و عاشق دلباخته کتاب
کتابخانه فیضی

در کتابخانه او چهار هزار و شصت نسخه خطی منتخب موجود بود که اغلب آنها بخط مؤلف یا استنساخ هائی بود که مدته العمر بآن اشتغال داشت^۳ شخصی مهمان نواز و جوانمرد بود و از جمله اشخاصیکه مدتی از خوان نوالش بهره می یافت عرفی شیرازی است که اکنون بشرح حالش میپردازیم.

جمال الدین محمد عرفی ابن بدرالدین در شیراز تولد و تربیت
راجع عرفی

یافت اما در ایام صبی بهندوستان هجرت کرد و چنانکه گفته شد از ملتزمین خدمت فیضی گشت اما بزودی باوی طرح جدال و خصومت افکند بدآوونی گوید^۴ یگروز عرفی بر فیضی وارد شد دید سگ کوچکی را نوازش میکند سؤال کرد مخدوم زاده را نام چیست گفت « عرفی » مشارالیه قورا گفت « مبارک باشد » و قصدش بدر فیضی بود که شیخ مبارک نام داشته است.

(۱) جلد دوم صفحه ۲۶. بنا بر قول شبلی نعمانی (فصل مزبور صفحه ۶۵) تفسیر مزبور را نام سواطع الکلم بود. (۲) جلد سوم صفحه ۴۱-۸۱ (۳) شعر العجم جلد ۵، ۴۲۵ و ۵. و منتخب التواریخ جلد سوم صفحه ۳۰۵ (۴) منتخب التواریخ جلد سوم صفحه ۲۸۵

سپس عرفی طرف توجه حکیم ابوالفتح گیلانی^۱ شد و بوسیله او بخدمت مرد بزرگ و نجیب و حامی علم و ادب یعنی عبدالرحیم خان خان خاندان در آمد این لقب را مشارالیه بعد از پدرش بیرام خان که در سنه ۱۱۹۶۸-۱۵۶۰ کشته شد صاحب گردید. پس از آن عرفی با کبرشاه معرفی شد و در سال ۹/۹۹۷-۱۵۸۸ با وی بکشمیر سفر نمود. با وجود بخت مساعد و طبع توانا غرور و کبر عرفی را از اخلاق تند عرفی^۲ اشتها و قبول عامه مانع شد و دشمنان بسیار برایش تهیه دید. رضاقلیخان مختصری از حالات او را ذکر میکند^۳ گوید: «سیاق اشعارش پسندیده اهالی این عهد نیست. کسیکه بیت ذیل را میگوید البته انتقاد و سرزنش مردم را بسوی خود جلب میکند^۴»

نازش سعدی بمشت خاك شیر از آنچه بود گر نمیدانست باشد مولد و ماوای من این مورد منحصری نیست که عرفی غرور و خود پسندی خود را ابراز داشته است زیرا که بهین طریق مدعی برتری بر انوری و ابوالفرج و خاقانی و سایر شعرای بزرگ ایران گردیده است همین غرور و اخلاق ناپسندیده سبب شد که هموطنانش بیچشم عنایت درو ننگرند زیرا که فی الحقیقه ایرانیان راضی نمیشوند نسبت به بزرگان ادب این قسم بی احترامیها بشود.

اما در عثمانی چنانکه گفتیم شهرت و نفوذ فوق العاده داشت همچنین در هند قسمی که شبلی ۵۵ صفحه (۸۲-۱۳۳) از شعر العجم خود را وقف احوال و اشعار او کرده یعنی کمی بیش از فیضی و خیلی زیادتر از هریک از هفت شاعری که در جلد سوم کتاب مزبور مذکور شده اند. حتی خود شبلی هم موافقت دارد که غرور و کبر عرفی را از نظر مردم انداخته بود گویا خود شاعر هم از این اوضاع اطلاع داشت زیرا که در ابیات ذیل^۵ از اظهار محبت دوستان منافق و ریاکاری که هنگام التزام بستر و حمله خطر ناک بعبادتش آمده بردند شکایت نموده است.

تن او فتاد در این حال و دوستان فصیح بدور بالش و بستر ستاده چون منبر
یکی بریش کشد دست و کج کند گردن که روزگار وفا با که کرد جان پند

(۱) ایضا منتخب التواریخ جلد سوم صفحه ۱۶۸ و فاتح در سال ۹/۹۹۷-۱۵۸۸ اتفاق

افتاد (۲) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحه ۵-۲۴ (۳) شعر العجم جلد سوم صفحه ۸۸

(۴) شعر العجم جلد سوم صفحه ۳-۹۲

کجاست دولت جمشید و نام اسکندر
 کند شروع و کشد آستین بدیده تر
 تمام راهروانیم و در راه را کب بر
 که ای وفات تو تاریخ انقلاب خیر^۱
 که نظم و نثر تو من جمع میکنم بکسر
 بمدعای تو دیباچه چو درج گهر
 چنانچه هستی مجموعه صفات و هنر
 اگرچه حصر کمال تو نیست حد بشر
 که این مناقصگان را چه آورم بر سر

بجاه و مال فرومایه دل نباید بست
 یکی بزری آواز و گفتگوی حزین
 که جان من همراه این رهست و باید رفت
 یکی بچرب زبانی سخن تراز شود
 فراهم آی و پریشان مدار دل ز نهار
 پس از نوشتن و تصحیح میکنم انشاء
 چنانچه هستی فهرست دانش و فرهنگ
 بنظم و نثر در آویزم و فرو ریزم
 خدای عز و جل صحتم دهد بینی^۲

گنجایش کتاب اجاره نمیدهد که مطالعات مفیده و کاملی را که شبلی از این
 شاعر نموده است مفصلاً نقل کنیم، نویسنده اشاراتیه اشعار عرفی را دارای شش صفت
 میداند، زور کلام، تازگی و ابتکار لغات، تشبیهات و استعارات ظریفه، نسلسل مضامین
 غیر از رساله کم شهرتی در تصوف موسوم بنفسیه که بنثر نوشته تمام آثارش منظوم است
 و بنا بر قول شبلی عبارت است از دو مثنوی بتقلید مخزن الاسرار و شیرین و خسرو و نظامی و
 دیوانی مشتمل بر ۲۶ قصیده ۲۷۰ غزل و ۷۰۰ قطعه و رباعی که در ۱۵۸۸/۹۹۶ سه سال
 قبل از وفات جمع آوری نموده است. ماده تاریخ ذیل سال جمع آمدن دیوان را
 همین میکند.^۳

این طرفه نکات سحری و اعجازی
 چون گشت مکمل برقم پردازای
 مجموعه طراز قدس تاریخش یافت
 اول دیوان عرفی شیرازی
 یکی از قصاید بسیار معروف عرفی در منقبت علی ابن ایطالب ع است ۱۸۱ بیت
 دارد در جلد اول خرابات صفحه ۱۶۹ - ۱۷۴ مندرج و مطلع آن چنین است.
 جهان بگشتم و دردا که هیچ شهر و دیار
 ندیده ام که فروشد بخت در بازار
 عرفی جزء شعرای شیعه که احوالشان در مجالس المؤمنین ذکر شده نیست

(۱) گمان میکنم کلمات «انقلاب خیر» ماده تاریخ باشد از اینقرار مرض مزبور در سال
 ۱۵۷۸/۹۸۶ طاری شده پس قول شبلی را که در (فصل مزبور صفحه ۹۲) این مرض را
 مرض مرگ عرفی دانسته نمیتوان قبول کرد زیرا که وفات عرفی در سال ۱۱۹۹/۱۵۹۰ -
 اتفاق افتاده. (۲) شعر اخیر را شاعر با خود گفته است (۳) شعر المعجم جلد سوم صفحه ۹۵

رای سخت مستر
وین سنت سمیت

راجع به علما و فقها و حکما و شعرای ایرانی که هجرت
در بار درخشان اکبر شده اند جلد سوم منتخب التواریخ بدوانی
معدن و منبع اطلاعات است اما مثل همیشه گنجایش کتاب
اجازه نمیدهد که از سرحد مملکت ایران قدمی فراتر بگذاریم. مستروین سنت در
تاریخ اکبر شاه^۱ نسبت باین شعراء سختی و خشونت های ناشایسته کرده است:

(ص ۴۱۵.۶)

«نظم باغان یا بقول خودشان شعراء بسیار بودند. ابوالفضل بما میگوید که هر
چند اکبر بآنها توجه نمیکند اما علی الدوام هزاران شاعر در دربار حاضرند و خیلی
از آنها دیوان (مجموعه قصاید ساختگی و غیرطبیعی و پرتصنع) یا هفتوی ترتیب داده اند
سپس مؤلف آنها را نامبرده و ۵۹ نفر از اجله شعراء مقیم دربار را انتقاد میکند و
۱۵ نفر را می شمرد که بدربار حاضر نشدند و از ایران مدایح مختلفه به پیشگاه
اعلی حضرت می فرستاده اند ابوالفضل بسیاری از آثار منتخبه ۵۹ نفر شاعر مزبور
را ذکر میکند و من آن آثار را بلباس لفظ انگلیسی دیده و هیچ فکر لایق ذکری در
آنها نیافته ام اگرچه منتخبات مذکور شامل صفحاتی از آثار برادرش فیضی ملک الشعراء
هم هست که ابوالفضل آنها را «جواهر افکار» نامیده است.»

مطالب گرانبهای
کتاب بدوانی

جلد سوم منتخب التواریخ بدوانی سراسر مخصوص احوال
شعراء و فضلاء دربار اکبر شاه است و حاوی ذکر ۳۸ نفر از
مشایخ ۴۹ نفر از فضلاء و ۱۵ حکیم و طبیب و قریب ۱۶۷ شاعر
است اغلب این اشخاص اگر چه بفارسی چیز نوشته و حتی در ایران هم متولد شده اند
در مملکت خودشان کسی اسمشان را هم نمیداند.

از جمله اشخاص عالی مقداری که تا اندازه مربوط بقرنی هستند که ما پایان
آن رسیده ایم شیخ بهاء الدین عاملی - ملا محسن فیض کاشانی - میرداماد و میرابوالقاسم
فندرسکی است که بیشتر شایسته خواهد بود اگر احوالشان در ضمن فقها و حکما
مذکور گردد.

(۱) : کبر شاه خانوادہ مغول کہ ہند ۱۵۴۲ - ۱۶۰۵ (اکبر در ۱۹۱۷) (۲) آدین
، کری ترجمہ ج . بوک من وح . س . جارت (چاپ کلکتہ ۱۸۷۳ - ۱۸۹۴ در ۳ جلد)
جلد اول صفحہ ۵۴۷ و ۶۱۱